



- عیسی اسطوره یا تاریخ
- آرچیبالد رابرتسون
- ترجمه حسین توفیقی
- مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، قم، چاپ دوم ۱۳۸۲

اشاره

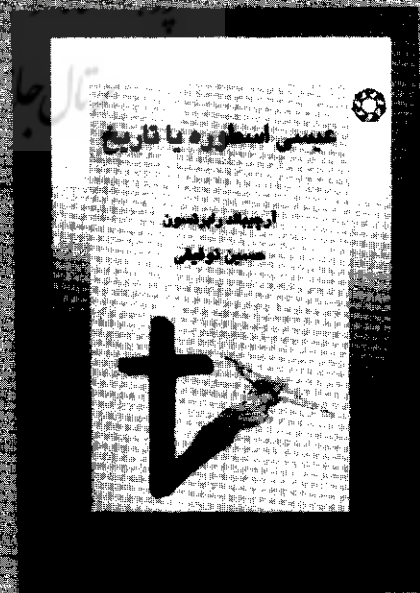
آرچیبالد رابرتسون (Archibald Robertson) متولد ۱۸۸۶-۱۹۶۱، محقق در حوزه مذاهب و الهیات شناس انگلسی. از آثار مهم او می توان جامعه و مذهب، کتاب مقدس و پیش‌زمینه‌های آن را نام برد. کتاب اخیر تحقیقی است از ریشه‌های ادیان یهودی، مسیحی و اسلام. اما بسیاری بر این باورند که مهمترین اثر او عیسی اسطوره یا تاریخ است و یکی از منابع ارزشمند در باب مسیح‌شناسی به شمار می‌رود. مقاله‌ای که در پی می‌آید به نقد و بررسی این کتاب رابرتسون می‌پردازد.

عیسی ملقب به مسیح که بود؟ گمان می‌رود پاسخ‌های گوناگون به این پرسش را بتوان در چهار گروه دسته‌بندی کرد:

۱. عیسی مسیح دقیقاً همان است که عهد جدید به ما معرفی می‌کند؛ پسر خدا، خدایی که در هیئت انسان بر زمین آمد و برای نجات بشر بر صلیب شد، با همه آن معجزاتی که در عهد جدید آمده است. اصطلاحاً این دیدگاه را که دیدگاه مؤمنان سنت‌گرای مسیحی است، دیدگاه سنتی و ارتدوکس می‌نامیم (= جزمیون مذهبی).
۲. عیسی وجود تاریخی ندارد، بلکه آنچه در عهد جدید و اقوال مسیحیان آمده، آمیزه‌ای است از اساطیر مصری، بین‌النهرینی، میترایی و حتی رومی که تغییر شکل داده شده و در هیئت اسطوره‌جدیدتری به نام عیسی مسیح تبلور یافته است. این دیدگاه را

عیسی مسیح (ع) اسطوره‌ای در جلوه تاریخ

رئیس





پژوهشگران دیگر ممکن است عناوین و تقسیم‌بندی‌های دیگری را نیز پیشنهاد کنند.

به هر حال آنچه مسلم است، از اواخر سده هجدهم میلادی به این سو گروه‌های بسیاری با اندیشه‌های متفاوتی که شمه‌ای از آن ذکر شد برای اثبات دیدگاه خود به ارائه استدلالاتی پرداختند و تنور بحث را داغ ساختند. کتاب عیسی اسطوره یا تاریخ اثر آرچیبالدرابرتسون، چکیده‌ای از برگزیده‌ترین این بحث‌هاست. آرچیبالدرابرتسون در کتاب کوچک اما پرارزش خود به اصطلاح لب مطلب و جان کلام همه گروه‌های درگیر بحث را به فشرده‌ترین و خلاصه‌ترین شکل خود بیان و عمده استدلالات و آثار مهم و پژوهشگران هر گروه را معرفی می‌کند. از این رو اغراق نیست اگر بگوییم که این کتاب خلاصه‌ای از تمامی آثار مهمی است که تاکنون در این باره نگارش یافته است.

رابرتسون در مقدمه کتاب خود اذعان می‌دارد که هدفش یافتن راهی در میانه راه اسطوره‌گرایان و تاریخ‌گرایان است و به این ترتیب در جبهه نوگرایان و آزاداندیشان قرار می‌گیرد. هرچند رابرتسون آشکار نمی‌سازد که عقل‌گرای غیرمذهبی یا نوگرای مذهبی است اما متدواری اثرش او را با آزاداندیشان عقل‌گرای که در عین پذیرش وجوه اسطوره‌ای عیسی برای او وجودی تاریخی نیز قائل‌اند، همسو نشان می‌دهد. اما این گفته به آن معنا نیست که پژوهش رابرتسون تنها برای یک یا دو گروه از جناح‌بندی‌های بحث‌مفید باشد. آرای رابرتسون با اتکا به جدا ساختن وجوه اسطوره‌ای و تاریخی عیسی ناصری، نه تنها برای عقل‌گرایان و مسلمانان - که برخی از ویژگی‌های اسطوره‌ای عیسی، مانند الوهیت او را باور ندارند - جالب توجه است، بلکه برای هر محقق و پژوهنده غیرمتعصب، مسیحی یا غیرمسیحی، می‌تواند قابل تأمل و اعتنا باشد. به عبارت خود رابرتسون، اثر او به راستی در میان گروه‌های دارای اختلاف

که وجود تاریخی عیسی را انکار می‌کند، دیدگاه اسطوره‌گرا می‌نامیم (= جزمیون غیرمذهبی).

۳. عیسی وجود تاریخی داشته است اما نه به گونه‌ای که عهدجدید به ما معرفی می‌کند. معتقدان به این امر میان عیسای واقعی و تاریخی و عیسای عهدجدید تفاوت قائل می‌شوند. آنان از عهدجدید و منابع مسیحی و غیرمسیحی، مواردی را می‌پذیرند که به گمان آنان عقلانی باشد. ما این گروه را که نه با نگاهی مذهبی بلکه با نگاهی عقل‌گرایانه و علمی، تفسیری غیرمذهبی از متون مقدس و تاریخی دارند، عقل‌گرایان می‌نامیم (= آزاداندیشان غیرمذهبی).

۴. عیسی مسیح وجودی تاریخی است که با برخی از اساطیر نیز در آمیخته است. میان معتقدان به این باور و گروه عقل‌گرایان شباهت بسیار وجود دارد، اما ممکن است در یک نکته تفاوت اساسی داشته باشند. عقل‌گرایان جزو ایمان‌داران نیستند، اما گروه اخیر مؤمنانی هستند که ایمان آنان با ایمان گروه سنت‌گرایان ارتدوکس متفاوت است. به عبارت دیگر گروه اخیر بازخوانی و تفسیر جدیدی از متون مقدس دارند و ضمن آنکه برخی از استدلالات اسطوره‌گرایان را می‌پذیرند، اثبات برخی وجوه اسطوره‌ای عیسی مسیح را به منزله تیر خلاصی بر آیین مسیحیت نمی‌شمارند. این گروه را که نظریاتشان آمیزه‌ای از مؤمنان سنتی و اسطوره‌گرایان و حتی عقل‌گرایان است، نوگرایان مذهبی می‌نامیم (= آزاداندیشان مذهبی).

اصطلاحات سنت‌گرا و اسطوره‌گرا، اصطلاحات آشنا و پذیرفته شده‌ای است، اما «عقل‌گرایان» (= آزاداندیشان غیرمذهبی) و «نوگرایان مذهبی» (= آزاداندیشان مذهبی)، عناوین پیشنهادی راقم این سطور است تا به تقسیم‌بندی دقیق‌تری میان گروه‌های درگیر بحث دست یابیم. طبیعتاً این تقسیم‌بندی چهارگانه و عناوین پیشنهادی، نسبی و اعتباری است و



ندارد. بر الوهیت و ازلیت عیسی تنها در این انجیل تأکید شده است. تمامی گفتارهای انجیل یوحنا آکنده از تمجید از خویشتن در مقام خدا و نور جهان و مانند آن است و با توصیه‌های اخلاقی اناجیل هم‌نوا هیچ وجه اشتراکی ندارد. این انجیل، برخلاف اناجیل دیگر، مدعی است که مفاد آن بر اساس اظهارات شاگردی بوده است «که عیسی او را محبت می‌نمود» (یوحنا ۱۳: ۲۳، ۱۹، ۲۶ و ۲۱: ۷). در انجیل یوحنا (۲۱: ۲۴) آمده است که همان شاگرد محبوب این انجیل را نوشته است. اما عموماً اعتقاد بر این است که باب ۲۱ را شخص دیگر و در زمانی دیرتر نگاشته است.

دیگر متون صدر مسیحیت نیز از این تناقضات و ابهامات خالی نیست. برای نمونه می‌توان از کتاب تعالیم دوازده رسول نام برد. امروزه مشخص شده است که این کتاب در اصل یک رساله اخلاقی یهودی بوده که در تاریخ نامشخصی نوشته شده و مسیحیان آن را شرح و بسط داده‌اند. در این اثر که بازنویسی‌های مسیحی آن را به تاریخ‌های گوناگون، از ۸۰ تا ۱۶۰ میلادی، نسبت می‌دهند، دستورالعملی برای آیین عشای ربانی مطرح شده که با دستورالعمل‌های مبتنی بر عهد جدید بسیار تفاوت دارد. در عشای ربانی مندرج در این اثر هیچ سخنی از حضور واقعی گوشت و خون عیسی در عناصر عشای ربانی دیده نمی‌شود. همچنین در این کتاب عیسی، مسیحای خدا و بنده اوست و نه خود خدا. رابرتسون در این فصل با آوردن مثال‌های متعدد نشان می‌دهد که در مسیحیت نخستین تا مدت‌ها دو جریان سنتی به موازات هم وجود داشته است، یکی از آنها که در نوشته‌های پولس و یوحنا مطرح می‌شود از خدایی سخن می‌گوید که در شکل بشر به میان مردم آمده و مصلوب شده و دوباره از خاک برخاسته است. سنت دوم که از نسخه‌های مقدم اناجیل هم‌نوا و به ویژه منبع فرضی Q برمی‌آید، نه از خدا بلکه از پیامبر خدا سخن می‌گوید.

رابرتسون پس از آنکه نشان می‌دهد اتکا به منابع مسیحی برای شناخت عیسی تاریخی تا چه اندازه ناکافی و دشوار آفرین است، در فصل دوم آشکار می‌سازد که منابع و متون تاریخی عصر قدیم یعنی تواریخ یهودی و نیز تواریخ رومی و یونانی چگونه به نحو شگفت‌انگیزی درباره وجود شخصی به نام عیسی ناصری در سده نخست میلادی سکوت کرده‌اند و آن اندک مواردی که به جماعتی به نام مسیحیان یا حتی خود عیسی مسیح اشاره شده است تا چه اندازه حاصل جعل نسخه نویسان آتی یا اساساً گرفتار ابهام و تناقض است.

نگارنده سپس در فصل سوم به نقادان عصر جدید متون مسیحی می‌پردازد و چکیده‌ای از پژوهش‌های مهم‌ترین مسیح‌شناسان این عصر را ارائه می‌کند. او پس از اشاره به آثار رابرتسون، لسنینگ و دابوید و اشتراوس به باورهای مکتب تویننگ می‌پردازد. بر اساس باورهای اصحاب این مکتب، در میان نخستین مسیحیان دو گروه وجود داشت: نخست فرقه‌ای کاملاً یهودی که شاگردان عیسی نمایندگی آن بودند و دیگری گروهی که به جدایی کامل از یهودیت گرایش داشت و پولس نماینده آن

نظرنقش شاخه زیتون را ایفا می‌کند.

اکنون اجازه دهید به ساختار و فصول کتاب رابرتسون و شمه‌ای از مهم‌ترین بحث‌های هر فصل بپردازیم.

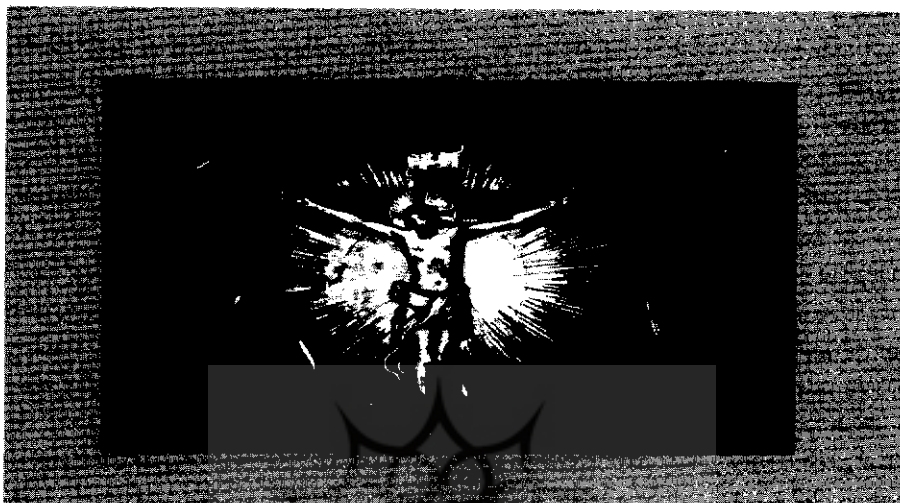
رابرتسون در فصل اول کتاب خود تحت عنوان سنت مسیحی، گزارشی درباره متون اصلی مسیحیت ارائه می‌دهد. می‌دانیم که اصلی‌ترین منابع مربوط به وجود عیسی مسیح کتاب‌های عهد جدید و به ویژه اناجیل چهارگانه است. هیچ پژوهشی درباره وجود و چگونگی عیسی مسیح نمی‌تواند از مراجعه و تجزیه و تحلیل این منبع چشم‌پوشی کند.

اناجیل چهارگانه نام چهار حواری را بر خود دارند، اما این بدین معنا نیست که به راستی نویسندگان چهار انجیل همان چهار حواری معروف عیسی ناصری بوده‌اند. امروزه از انجیل متی، انجیل مرقس، انجیل لوقا و انجیل یوحنا سخن می‌گوییم، اما در واقع در زبان اصل (یونانی) در نامه انجیل‌ها حرف اضافه kata به معنای «به روایت» به کار رفته است که نشان می‌دهد این اناجیل به روایت آن چهار حواری نگارش یافته‌اند. همچنین به استثنای یک مورد هیچ جا در خود اناجیل اشاره‌ای به نویسندگان آنها نشده است. به عبارت دیگر اناجیل نه تنها وحی خداوند که حتی نگاشته حواریون عیسی مسیح نیستند.

متخصصان عهد جدید، اناجیل متی، مرقس و لوقا را بر اساس شباهت آنها در لحن و ساختار، اناجیل هم‌نوا (synoptic) می‌نامند. این سه انجیل وقایع و رخداد‌های مربوط به عیسی مسیح را تقریباً شبیه به هم - گرچه با ترتیبی متفاوت - نقل می‌کنند. البته پایان اصلی انجیل مرقس گم شده و متی و لوقا گزارش حوادث بعدی را به گونه‌ای کاملاً مختلف آورده‌اند. از سوی دیگر اناجیل متی و لوقا مشترکاً مطالبی را می‌آورند که در انجیل مرقس یافت نمی‌شود. این مطالب که مختص این دو انجیل است در اصطلاح نقادان Q نامیده می‌شود که حرف اول واژه Quelle آلمانی به معنای سرچشمه است. به این ترتیب به نظرمی‌رسد دو انجیل از سه انجیل هم‌نوا، از ریشه واحدی سرچشمه گرفته باشند.

در این دو انجیل هم ریشه، نسب نامه عیسی و شرح تولد و کودکی او آمده است. هریک از این دو انجیل نسب عیسی را از طریق یوسف نجار به داوود می‌رساند، اما نام‌های واسطه میان این دو انجیل یکسان نیست و داستان‌های تولد نیز با یکدیگر سازگاری درونی ندارند. هر دو داستان می‌گویند که عیسی از باکره زاده شده و باین سخن، نسب نامه بی‌معنا می‌شود. این دو گزارش، در جزئیات تولد نیز با یکدیگر اختلاف دارند. به طوری که معلوم می‌شود هریک از دو راوی از گزارش دیگری بی‌اطلاع بوده است. لوقا با اینکه داستان تولد عیسی از باکره را می‌آورد، بعداً به طور مکرر یوسف را «پدر» وی می‌خواند و از یوسف و مریم به «والدین» او تعبیر می‌کند (لوقا ۲: ۲۷، ۳۳، ۴۱، ۴۳، ۴۸).

اما انجیل چهارم، انجیل یوحنا، با اناجیل هم‌نوا تفاوتی بنیادین دارد. گزارش این انجیل از زندگانی و تعالیم عیسی شباهتی با اناجیل دیگر



شاگردانش، به منظور منطبق شدن با آیین مذهبی کلیساهای پولسی نوسازی شده است. جسد عیسی نیز ممکن است با اجساد دیگر اعدام شدگان به حفره‌ای افکنده شده باشد. خاکسپاری به دست یوسف اهل رامه و داستان از خاک برخاستن عیسی را نیز انجیل نویسان به منظور تقویت اعتقادات پولس در باب منجی مرده‌ای که از خاک برخاسته‌اند. به نظر لُوآزی، عیسی در واقع بنیانگذار مسیحیت نیست، بلکه صرفاً کبریتی است که آن آتش را افروخت. دیگر نقادان متأخر مانند آلبرت شوابتزر، چارلز گوئینبرت و رودولف بولتمان می‌گویند که تنها مسئله قطعی در میان توده‌ای از افسانه‌های نامعتبر این است که شخصی که آگاهی ما از زندگی او بسیار اندک یا هیچ است - و به گفته شوابتزر هیچ‌گاه به‌طور علنی، و به گفته بولتمان حتی به صورت خصوصی، در باب مسیحا بودن ادعایی نداشت و به گفته گوئینبرت چه بسا نامش هم عیسی نبود - به دست پیلاطس مصلوب شد و موضوع یک داستان الهیاتی قرار گرفت که بر اساس نیاز نسل دوم و نسل‌های بعدی تهیه شد.

رابرتسون پس از آوردن این آرا و نظریه‌ها، در فصل چهارم به بیان دیدگاه اسطوره‌گرایان می‌پردازد. او متذکر می‌شود که به گفته برونو باوئر مسیحیت در آغاز قرن دوم میلادی از درهم آمیختن فلسفه رواقی و یهودیت پدید آمده است. مرقس نویسنده قدیم‌ترین انجیل نیز که در دوران امپراتور هادریان به این کار پرداخت، عمداً عیسی را به عنوان یک پادشاه الهی - آرمانی در مقابل امپراتوران رومی مطرح ساخت.

نگارنده اثر مورد بحث، در ادامه پس از اشاره به کتاب شاخه‌زین اثر فریزر می‌افزاید: «کتاب فریزر قریه‌خندگان را با این اندیشه آشنا کرده بود که ریشه دین در آیین‌های جادویی است که انسان‌های ابتدایی از

بود. کلیسای کاتولیک در طی تاریخ از در آمیختن این دو گروه پدید آمد. رابرتسون حتی نشان می‌دهد که بسیاری از مفاد عهد جدید مورد تردید نقادان معاصر است. از جمله بسیاری بر این باورند که در زمان عیسی شهری به نام ناصریه که چهار انجیل عهد جدید متفقاً آن را زادگاه عیسی می‌دانند، وجود نداشته و پیشینه این شهر از سده چهارم میلادی آغاز شده است. به گفته آنان ناصری احتمالاً از واژه عبری نَصَرَ به معنای حفظ و مراعات می‌آید و ناصریان نام فرقه‌ای از یهود بوده که شریعت یهود را باطل نمی‌دانستند و بر عکس بر تکمیل آن اقدام می‌کردند. اما این واژه به غلط به پیروان پولس که منکر شریعت یهود بودند اطلاق شد و یهودیان نیز به طور طبیعی آن‌را بر همه مسیحیان اطلاق کردند.

همچنین نقادان جدید گفته‌اند که اعتقاد به پدر بودن خدا که غالباً تصور می‌شود از ابداعات عیسی است، در عهد عتیق یافت می‌شود و در یهودیت سابقه دارد. دعای عیسی در باب ششم انجیل متی نیز گونه‌ای از دعا‌های رایج یهود است. تعالیم منسوب به عیسی در نگاهش ثروت، خویشنداری جنسی و دیگر اشکال ریاضت نزدایی‌ها سابقه داشته است.

این منتقدان آشکار می‌کنند که گستردگی جعل در کلیسای نخستین و فراوانی انگیزه‌های این جعل آفرینی، اصولاً اعتبار هر سندی از این دوره را به شدت مخدوش می‌کند. آنان می‌گویند هیچ نکته‌ای قطعی نیست جز اینکه کاهنان یهودی بر شخصی عیسی نام تهمت زدند که ادعای مسیحایی دارد و پیلاطس والی روم او را مصلوب کرد. به باور اینان، گزارش زندگی و مرگ این شخص را انجیل نویسان به نفع الهیات پولسی تغییر دادند و چیزهایی بدان افزودند. از این رو داستان شام آخر عیسی با



برائاس است. در عهد جدید آمده است که بنا بر رسم فرمانروای رومی فلسطین هر سال به هنگام عید فصح یک زندانی به انتخاب مردم آزاد می‌شد. پیلطس والی رومی مایل بود این زندانی عیسی ملقب به مسیح باشد، اما یهودیان اصرار کردند و ناچارش ساختند که زندانی دیگری به نام برائاس آزاد شود. در نسخه‌هایی از انجیل متی در سده سوم میلادی آمده است: «پیلطس ایشان را گفت: که را می‌خواهید برای شما آزاد کنم؟ عیسی برائاس یا عیسی مشهور به مسیح را؟» در بیشتر نسخه‌های امروزی کلمه «عیسی» قبل از برائاس ذکر نشده، اما رابرتسون معتقد است که کلمه عیسی بعدها حذف شده است تا نام نجات‌دهنده را به یک راهزن نداده باشند. اما نکته مهم این نیست: نکته این است که برائاس در زبان آرامی یعنی «پسر پدر» و «عیسی برائاس» یعنی «عیسی پسر پدر!» و بسیار پرمعنا خواهد بود که به یاد آوریم: در بسیاری از شعائر باستانی مربوط به قربانی انسان، پسر رئیس پادشاه به جای پدرش قربانی می‌شد. به گمان رابرتسون هنگامی که داستان تصلیب عیسی برای نخستین بار رواج یافت، یهودیان اظهار داشتند که این داستان صرفاً بازسازی آن سنت کهن یسوع پسر پدر (عیسی برائاس) است که از دیدگاه یهود یک اسطوره رسوا و شرک‌آلود بود. مسیحیان برای مقابله با این اعتراض داستانی را به‌اناجیل افزودند حاکی از اینکه عیسی آنان با عیسی برائاس تفاوت دارد.

رابرتسون برای تقویت بیشتر نظریه آیین یسوع قبل از مسیحیت به حادثه‌ای که فیلون آورده اشاره می‌کند. وی می‌نویسد: شاهزاده‌ای از خاندان هیروودس به نام اگرپای اول، پس از دریافت فرمان پادشاهی از کالیگولا قیصر، برای رفتن به فلسطین از اسکندریه عبور می‌کرد. در آن هنگام، یک گروه آشوبگر یونانی به منظور ابراز نفرت از یهودیان، دیوانه‌ای به نام «کرباس» را گرفته، لباس مسخره‌ای برای او پوشانند، تاجی بر سرش و عصایی در دستش نهادند و درباریان مسخره‌ای را به گرد او درآوردند و او را به زبان آرامی خداوندگار خواندند. رابرتسون تصور می‌کند که «کرباس» اشتباهی املائی و درست آن «برائاس» است؛ به ویژه آنکه دو حرف «ب» و «ک» در خط آرامی شبیه است.

رابرتسون استدلال می‌کند که داستان مصیبت و رستای عیسی در اناجیل بر یک نمایش آیینی مرتبط با آیین یسوع مبتنی است. برای مثال داستان آندوه عیسی در باغ جنسیمانی حتی به‌عنوان یک روایت توجیه‌پذیر نیست؛ زیرا گفته شده است که تنها شاهدان آن یعنی پطرس، یعقوب و یوحنا در خواب بوده‌اند. این نکته عجیب که از چشم مفسران دیگری همچون یاسپرس نیز دور نمانده است تنها به شکل صحنه‌ای از یک نمایش قابل توجیه است.

طریق آن می‌کوشیدند به تقویت فرآیند طبیعت و تأمین غذا بپردازند. از جمله چیزهایی که توجه فریزر به آن جلب شد رسم قدیمی و گسترده‌ای بود که طی آن، رئیس قبیله یا نایب او کشته می‌شد تا باروری خاک افزایش یابد. همچنین رابطه آن رسم با بسیاری از اساطیر کهن که در آنها، خدا (اوزیریس، تموز، دیونیزوس و...) کشته می‌شود و دوباره برای تجدید حیات برمی‌خیزد.

این گفتارها، محققى همچون ج.م. رابرتسون را که نباید او را با آرجیبالد رابرتسون، نویسنده کتاب مورد بحث، اشتباه گرفت و این دو (نسبتی با هم ندارند) به این باور می‌رساند که عیسی مصلوب نیز در زمره همین «طبیعت - خدایان» است که به شکلی در راه همه مردم کشته می‌شوند و گوشت و خون خود را برای نوشیدن به مردم می‌دهند و بار دیگر زنده می‌گردند.

او به شباهت داستان‌های عیسی و کریشنا اشاره می‌کند و نشان می‌دهد این دو از اسطوره‌های رایج در جهان باستان مایه گرفته‌اند. هر کدام از آنها در کودکی خطر قتل طراخی شده به دست یک ستمگر را از سر می‌گذرانند؛ گهواره عیسی یک آخور است و کریشنا در سبدهای که برای بار دادن خرمن به کار می‌رفته، می‌خوابد [همچنین مقایسه شود با داستان موسی]؛ هیئت‌های تبلیغی یسوعیان اسطوره خدای مصلوب را حتی در نقاط دورتری مانند تبت در سده هفدهم و نپال در سده هجدهم میلادی یافته‌اند.

از یک لحاظ شگفت نیست که همانندی‌هایی میان داستان عیسی و داستان موسی در بین باشد زیرا ج.م. رابرتسون نشان می‌دهد نام عیسی از واژه عبری «یسوع» می‌آید که همانم جانشین افسانه‌ای موسی است. یسوع نیز یک چهره اسطوره‌ای است و این نام به معنای «پهوه نجات است» یا «پهوه نجات می‌دهد»، پیش از آنکه نام یک انسان باشد، الهی است. ج.م. رابرتسون وجود یک آیین ابتدایی یسوع را مفروض می‌گیرد: یک خدای فلسطینی با قربانیت‌هایی به تموز و خدایان دیگر که ویژگی مهم او یک جشن بهاری بوده است که در آن یک قربانی انسانی یا لباس‌های شاهانه کشته و خورده می‌شد تا گوشت و خون او نجات را برای جامعه به‌ارمغان آورد. هنگامی که یهودیان توحید را پذیرفتند، این آیین به‌طور طبیعی موقوف شد، اما در گوشه و کنار سامریه، جلیل و دیگر مناطق در حاشیه یهودیت ادامه یافت.

دلیل دیگر وجود آیینی مربوط به یسوع یا عیسی در زمانی پیش از مسیحیت، داستان



انکار نمی‌کند اما روایت‌های اناجیل را نمی‌پذیرد.

تصویر عیسی در انجیل متی (۲۱: ۱-۷) که سوار بر یک الاغ و یک کره الاغ وارد اورشلیم می‌شود، نزد بیشتر نقادان افزوده‌انجیل‌نویسان است تا پیشگویی زکریا را در عهد عتیق که می‌گفت: «اکنون پادشاه نزد تو می‌آید با فروتنی و سواره به حمار و بر کره‌الاغ» (کتاب زکریا ۹: ۹) تحقق یابد. اما رابرتسون این توضیح را نمی‌پذیرد. او معتقد است که ورود پیروزمندانه عیسی به اورشلیم سوار بر دو الاغ نشانه عبور خورشید در هنگام انقلاب صیفي از برج سرطان است که در اساطیر بابلی و یونانی به شکل دو الاغ نشان داده می‌شد. شاهد او یک مهرگنوسی [= غنوسی] است که بر آن تصویر الاغی در حال شیر دادن به کره خود، همراه با تصویر یک‌خرچنگ (سرطان) مشاهده می‌شود و بر فراز آن این عبارت به زبان لاتین حک شده است: «خداوندگار ما، عیسی مسیح، پسر خدا!» البته محققان دیگری نیز شواهد فراوانی از نفوذ و تأثیرگذاری گنوسی‌های یهودی اوایل تاریخ مسیحیت بر این دین ارائه داده‌اند.

از نظر رابرتسون دوازده حواری عیسی مسیح نیز اسطوره‌اند و از کتاب تعالیم دوازده رسول گرفته‌برداری شده‌اند.

او اشاره می‌کند که برخلاف اناجیل، در آثار منسوب به پولس مابا عیسایی خاموش روبه‌رویم که با تأمل و تعمق فراوان می‌توان او را با چهره مبهم و ناشناخته‌ای به نام عیسی بن پندیرا در تلمود که شاید صد سال پیش از میلاد به علت نوعی بدعت ناشناخته مصلوب شده بود، برابر دانست.

حال هنگام آن است که نیم نگاهی به آرا و باورهای دیگر محققان اسطوره‌گرا بیاندازیم. توماس ویتکر مانند رابرتسون ریشه مسیحیت را آمیزه‌ای از آیین منجی - خدایی و انتظار مسیحایی یهود که به نظم موجود جهان پایان خواهد بخشید، می‌داند. اومی گوید پیش از ویرانی اورشلیم در سال ۷۰ میلادی، مسیحیانی به معنای امروزی آن وجود نداشتند، بلکه در یک سو سرسپردگان آیین منجی باوری شرقی و در سوی دیگر مسیحا باوران یهودی یافت می‌شد. بر همین اساس ویتکر، برخلاف رابرتسون، داستان شکنجه مسیحیانی را که به دست نرون کشته شدند، صحیح می‌پندارد؛ اما باین توضیح که آنان به راستی مسیحا باوران متعصب یهودی بودند که اتهام آتش افروزی و خشونت‌طلبی بر ضد روم به آنان وارد بود.

و. ب. اسمیت در سال ۱۹۰۶ نظریه اسطوره‌گرایی دیگری را مطرح کرد. او ابراز داشت نام عیسی نامی الهی بوده است اما در واقع معادلی برای خود یهوه به عنوان نجات‌بخش! اسمیت این عبارت شگفت‌انگیز را که بر یک پایپروس اکتشافی یافت شده است، موبد نظریه خود می‌داند:

«تو را قسم می‌دهم به خدای عبرانیان، عیسی.»

تا زمان اسمیت پژوهشگران معتقد بودند که انجیل‌ها رفته‌رفته بیش

همچنین این نکته که کاهنان به یهودا پول می‌دهند تا مردی را که همه می‌شناسند به آنان معرفی کند، نامعقول و تنها به عنوان یک سبک نمایشی قابل فهم است. گزارش متی و مرقس از محاکمه شیبانه و محکومیت عیسی توسط قیافا و سهندرین (که گویا اعضای آن به خواب نیازی نداشته‌اند و برای تحقیق در نیمه شب به دنبال شاهدان می‌فرستند) تنها با مقتضیات اجرای یک نمایشنامه قابل توضیح است. ظاهراً لوقا که داستان محاکمه را تا بامداد به تعویق انداخته، تناسب بیشتری را رعایت کرده است.

به هر حال به گفته رابرتسون، در قرن اول میلادی در فلسطین و میان «جوامع پراکنده» یهودیان یک آیین پنهانی بسیار قدیمی وجود داشت که هسته اصلی آن نمایش رمزی مرگ یک منجی-خدا به نام یسوع پسر پدر بود. این نمایش آیینی که هر سال در بهار- تحت تأثیر سنت ماقبل تاریخ قربانی انسان - اجرا می‌شد، مصیبت و رستاخیز یسوع را ارائه می‌داد. پس از سقوط اورشلیم و ویرانی معبد به سال ۷۰ میلادی، اسطوره منجی - خدا با رویای یهودیان در باب یک منجی که به نظم کنونی جهان پایان خواهد داد «ملکوت خدا» را برپا خواهد کرد، در آمیخت. این آیین نقش تبلیغی یافت و یسوع مسیحا پس از ترجمه به یونانی به یسوس کریستوس [= عیسی مسیح] بدل شد. چهره پیلاطس نیز در مقام نماینده دولت منفور روم به این نمایش آیینی افزوده شد و داستان‌شکلی تاریخی به خود گرفت. ربانیون یهود این حرکت را بدعت و ممنوع اعلام کردند. در نتیجه این حرکت غیر یهود را مخاطب قرارداد و هر چه بیشتر ضد یهودی شد.

تبلیغ به آثار مکتوب نیاز یافت. برای تأمین این مقصود از یک‌سو کتاب‌های یهودی موجود از جمله تعالیم دوازده رسول بسط یافت و از سوی دیگر رساله‌هایی در الهیات به شکل نامه تهیه شد (مانند رساله‌های منسوب به پولس) و از دیگر سو نمایش آیینی تصلیب و رستاخیز را به شکل روایتی در آوردند که به شکل اناجیل عرضه شد و مراسم‌هایی چون عشای ربانی نیز از آن سرچشمه گرفت. متون اناجیل نشان می‌دهند که در آغاز مسیحیت، دو گرایش یهودی و ضد یهودی در میان مسیحیان گرفتار کشمکش طولانی بودند و سرانجام گرایش ضد یهودی در این دین جدید چیرگی یافت. این گرایش موجب شد تا مسئولیت تصلیب بر گردن یهودیان بیفتد و نقش پیلاطس در این امر کم‌اهمیت تلقی شود. گمان می‌رود نام یهودا، یعنی کسی که عیسی را لو داد و به او خیانت کرد، ساخته و پرداخته مسیحیان است تا به صورت غیر مستقیم به منفور ساختن قوم یهود کمک کند. واژه یهودا (loudas) از ریشه loudaios به معنای یهودی ساخته شده و لقب اسخریوطی نیز در زبان سریانی به معنای تسلیم‌کننده است.

به هر حال، همان طور که دیدیم رابرتسون امکان وجود یک یا چند چهره تاریخی را که احتمالاً در عناصری از داستان عیسی سهم شده‌اند،



یعنی پادشاه مسح شده‌ای می‌دانستند که بنی‌اسرائیل را از دشمنانش خواهد رهاوند. در حالی که او کرستوس (Chrestus) است، به معنای خدایی خوب که نوع بشر را از جهان بدخواهد رهاوند. به این دلایل بود که در سراسر انجیل مرقیون ارجاع به عهد عتیق به حداقل می‌رسید.

به این ترتیب آرای مرقیون نیز موید این نکته است که در مسیحیت اولیه دو جریان رقیب یهودی و ضد یهودی برای شکل‌بخشیدن نهایی به این دین در کشمکش بودند.

کوشو در بخش‌های دیگر آثارش دربارهٔ براباس نیز سخن می‌گوید و این نام را اشاره‌ای پنهان به بارکوخبا همان مسیحای دروغینی می‌داند که یهود او را بر عیسی ترجیح دادند.

ل. گوردن ریلندز یکی دیگر از پژوهشگرانی است که رابرتسون به آرای او می‌پردازد. به گفتهٔ ریلندز، نخستین مسیحیان گنوسی‌هایی بودند که کریستوس یا کرستوس را انسانی معاصر خود قلمداد نمی‌کردند، بلکه از دید آنان، او روحی بود که خدا برای نجات انسان از بندگی خدایان دروغین و آشنا کردن با معرفت خود فرستاد.

ریلندز مانند رابرتسون فرضیهٔ آیین «یشوع پسر پدر» را می‌پذیرد و می‌گوید پیشگویی آمدن عیسی در مکاشفهٔ عزرا که حدود ۱۰۰۰ میلادی نوشته شده و تحت عنوان کتاب دوم اسدرا س جزو کتاب‌های ایوبکریفا [= تحریفی] قرار گرفته، نشان می‌دهد برخی از یهودیان منتظر ظهور یشوع به عنوان مسیحا بودند.

او می‌گوید مسیحیان پیشگویی عزرا را جعل نکردند و به عهد عتیق نیافزودند. زیرا در این پیشگویی گفته شده است که عیسی چهارصد سال به زمین حکمفرمایی خواهد کرد و هفت روز پیش از رستاخیز همگانی خواهد مرد و این باور در هیچ فرقهٔ مسیحی وجود نداشته است. از این رو نویسندهٔ این پیشگویی بی‌شک یهودی بوده است.

ریلندز در باب ریشهٔ نام ناصریان با اسمیت هم عقیده است و می‌گوید ناصریان بودند که نام «عیسی مسیح» را به گنوسی‌ها وام‌دادند و مسیحیت جامع (کاتولیک = Catholic) از پیوند گنوسی‌ها که به گونه‌ای مسیحای عرفانی معتقد بوده‌اند و ناصریان که واژگونی فاجعه‌بار نظم جهانی به دست یشوع را انتظار می‌کشیدند، پدید آمد.

آخرین محقق اسطوره‌گرایی که رابرتسون به بازگویی عقایدش می‌پردازد، ادوارد دوژاردن است. دوژاردن نیز نظریهٔ وجود آیینی فلسطینی به نام «یشوع پسر پدر» را می‌پذیرد و حتی آن را توسعه می‌دهد. او می‌گوید خدای آیین آیین در اصل یک مارهای بود که حکم توتمی مورد احترام را داشت و طایفه‌ای ماقبل تاریخ آن رامانند دیگر توهم‌ها به عنوان خوراکی آیینی می‌خوردند. از اینجاست که یشوع در عهد عتیق پسر «نون» یعنی «ماهی» است و خود نیز در آغاز یک ماهی به شمار می‌رفت. با گسترش کشاورزی، بخش‌هایی از آیین در خدایان کشاورزی کنعانی جذب شد و با ورود عشایر عبرانی، آن خدا صفات یک بره را به خود گرفت. مراسم مهم آیین عبارت بود از یک قربانی

از پیش عیسیایی را که ابتدا بشر بود به مقام خدایی رساندند، اما اسمیت معتقد شد که برعکس، انجیل‌ها به تدریج یک‌خدا را به بشر بدل ساختند. با توجه به اینکه مسیحیت امروزی مسیح را توامان دارای دو ماهیت الهی و بشری می‌داند، به راستی این پرسش به قوت مطرح می‌شود: ابتدا کدام بود، بشری که به خدای بدل شد، یا خدایی که شکلی انسانی به خود گرفت؟ آرچیبالد رابرتسون فصل پنجم کتاب خود را نیز به اسطوره‌گرایان اختصاص می‌دهد و ابتدا به معرفی آرای پل لویی کوشو دوست و ملازم آناتول فرانس می‌پردازد. او این نقل قول را از کوشو می‌آورد: «حقیقت این است که وجود مسیحیت، به جای آنکه وجود عیسی را اثبات کند، آن را غیر ممکن می‌سازد».

کوشو مانند دیگر اسطوره‌گرایان نام «یشوع» یا «عیسی» را در ابتدا نامی الهی می‌داند که در متون قدیم‌تر عهد جدید یعنی رساله‌های پولس و مکاشفه یوحنا به همین شکل آمده بود. در واقع به این ترتیب او مانند اسمیت می‌پنداشت که عیسی در آغاز نام‌خداوند [= یهوه] نزد یهودیان بود. اما این نام که در آغاز به رهبر اسطوره‌ای بنی‌اسرائیل هنگام ورود به سرزمین موعود اطلاق می‌شد بر اثر یک تحول طبیعی در قرن اول میلادی به «مسح شده» ای (مسیحا یا Christos) داده شد که میهن‌پرستان یهودی انتظار داشتند به زودی امپراتوری روم را نابود کند و قوم بنی‌اسرائیل را به شکوه و عظمتی که یهوه وعده داده بود، برساند.

از این رو به تدریج در برخی از یهودیان این آرزو نضج گرفت که قیامی به رهبری انسانی از نسل داوود رخ دهد. آنان از هر پادشاهی ناامید شده بودند و نجات را در پسر انسانی از سلالة پیامبران یهودی می‌دانستند.

کوشو وجود تاریخی یحیای تعمیددهنده را می‌پذیرد و او را آشوبگری می‌داند که ظهور قریب‌الوقوع مسیحا را پیشگویی می‌کرد و به همین دلیل به دست هیروودس انتیپاس اعدام شد. بر این اساس پیروان یحیای تعمیددهنده به ناصریان یعنی «کسانی که حفظ می‌کنند» معروف بودند. اینان بودند که چهرهٔ امروزی عیسی انجیل را بر ساختند.

کوشو جزو کسانی بود که بر تأثیر گنوسی‌ها بر مسیحیت تأکید می‌کردند. به گفتهٔ او نخستین انجیل مکتوب را مرقیون (یکی از بزرگترین گنوسی‌های پس از میلاد مسیح) نوشته است. کوشو می‌گوید: مرقیون به این نتیجه رسید که اعتقاد صحیح از همان آغاز به دلیل خطاهای یهودیان مخدوش شده است و وی می‌باید مسیحیت را با زدودن هر اثر یهودی احیا کند. خدای یهود یعنی آفریدگار جهان، موجودی حسود و کینه‌جوست و وجود ظلم و شر در جهان به سبب چنین آفریننده‌ای است. مرقیون می‌گفت خوشبختانه خدای دیگری نیز داریم که خدای نیکی است و پسرش را برای رهاوندن ما از جنگ این دیو فرستاده است.

به گمان مرقیون، حواریون به اشتباه عیسی را کریستوس (Christus)



عبارتی آخرالزمان، سال‌ها گذشت و امپراتور روم تن به‌نابودی نداد و برعکس اورشليم را ويران كرد. به اين دليل بود كه انجيل‌نویسان ناچار شدند تغييراتی در انجيل اعمال كنند و سخنانی در توصیه به عدم مقاومت در برابر شريان و تن دادن به دولت روم به دهان عیسی بنهند. از دیدگاه دوازدهن که از حرکت‌های انقلابی پشتیبانی می‌کند، انجيل‌ها نه نشان از اعتلا که حاکی از مرحله انحطاط صدرمسیحیت‌اند.

رابرتسون در اینجا بازگویی آرای اسطوره‌گرایان را پایان می‌بخشد و در آخرین فصل (فصل هفتم) به نقد نظریه‌های اسطوره‌گرا و ارائه دیدگاه خود می‌پردازد. اما به رغم آنکه او در مقدمه کتابش با شاخه زیتونی در دست مدعی راهی میانه در بین دو گروه اسطوره‌گرا و تاریخ‌گرا شده، به سادگی می‌توان دریافت که همدلی او بیشتر به سوی اسطوره‌گرایان است و نقد او از اسطوره‌گرایان چندان وزنی ندارد. او حتی در بخش نقد اسطوره‌گرایان اظهار می‌دارد: «شاهدی از غیرمسیحیان به وجود عیسی در سده اول یافت نمی‌شود و شواهد قرن دوم هم نمی‌تواند مستقل از منابع مسیحی باشد. آثار مکتوب مسیحی نیز به اندازه‌ای دستخوش جعل قرار گرفته که نمی‌توان به هیچ یک از آنها اعتماد کرد. تعالیم منسوب به عیسی نیز مجموعه‌ای نامرتب از سرقت‌های ادبی از منابع یهودی است. اسطوره خدایی که کشته می‌شود و دوباره از خاک برمی‌خیزد،

کفاره که در آن یک قربانی بشری رابه نشانه خدا - پادشاه ماقبل تاریخ کشته، به‌دار می‌آویختند و شامگاه جسد او را به خاک می‌سپردند. سپس یک روز سوگواری برپا می‌شد. آنگاه یک وعده خوراک آیینی صرف می‌شد که به مقتضای مکان عبارت بود از ماهی، نان یا بره و پرستندگان بدین شوه، خدای خود را به شکل رمزی می‌خوردند. این آیین در یکی از چندجدجال (دایره‌هایی یا سنگ افراشته‌هایی باستانی) که در فلسطین و دیگر کشورها یافت می‌شوند، صورت می‌گرفت. با تثبیت توحیدیهودی، این آیین‌های محلی متوقف شد و حتی به منظور جلوگیری مؤثرتر از این آیین، مارماهی در شرع یهود حیوانی نجس اعلام و استفاده غذایی از آن تحریم شد.

مسیحیت در واقع بازسازی و احیای این آیین ماقبل تاریخ بود. جالب آنکه عیسی در نقوش آرامگاه‌های باستانی مسیحیان به شکل ماهی تصویر شده است. معجزه قرص‌های نان و ماهیان در انجيل نیز نمایی اسطوره‌ای از خوراک آیینی شمرده می‌شود.

از نظر دوازدهن مسیحیت اولیه به راستی انقلابی و معتقد به منجی‌ای بود که برای نجات امت از دست حکومت روم آمده است. از این رو به گمان او شهیدان مسیحی سال ۶۴ میلادی که به اتهام آتش زدن شهر رُم اعدام شدند، ممکن است واقعاً به این کار دست‌زده باشند. اما به رغم وعده عیسی به فرارسیدن قریب الوقوع ملکوت آسمانی یا به



رومیان علاقه‌ای نداشتند با ترویج مکتب انجیلی خود با گرایش‌های انقلابی گروه پطرس مقابله کردند.

آنان پیرامون مسیحای ناصری و تصلیب او به دست پیلاتس که قابل انکار نبود، شاخ و برگ‌هایی افزودند و داستان تصلیب را به گونه‌ای بازنوشتند که مسئولیت آن از پیلاتس به یهودیان منتقل شد.

در پایان قرن اول مسیری که این ادعا باید می‌پیمود، مشخص شد. در آن هنگام گروه پولس عیسای تاریخی را که در عهد پیلاتس رنج دیده بود، پذیرفت و گروه پطرس نیز عیسای رمزی الهیات پولس را قبول کرد و ترکیب آسان‌تر شد و البته به تناقض‌های باورناپذیری نیز انجامید (مانند مرگ موجودی اصولاً الهی)؛ به هرحال اناجیل مرتباً ویرایش شدند. در یکی از این ویرایش‌ها، ویرایشگر به تقلید از رسم مشرکان رومی درباره نیمه خدایان خویش، مدعی زاده شدن مسیح از باکره شد و با این ادعا نسب‌نامه‌ها را بی‌خاصیت کرد. در این میان مرقیون پس از ویراستن قاطعانه اناجیل از عناصر یهودی، انجیلی هماهنگ با الهیات پولس افراطی فراهم کرد؛ همان‌گونه که نویسنده انجیل چهارم نسب‌نامه‌ها، تولد از باکره و سخنان عیسی در اناجیل را نادیده گرفته و انجیلی بدیع پیرامون موضوع تجسم لوگوس پدید آورده بود.

نهایت آنکه عیسی یک اسطوره است؛ داستان خدا - انسان آفرینشی ادبی است که به گفته سلسوس، در قرن دوم، «سه بار، چهاربار و بارها و بارها» به نفع حرکتی که آن را متحول می‌کرد، توسازی شده است.

در پایان سخن، ذکر دو نکته خالی از سود نیست. نخست آنکه کتاب رابرتسون به رغم ارزش فراوان خود متأسفانه چندان به نفوذ عناصر مانوی - به‌ویژه از طریق گنوسی‌ها - میترائیسم و باورهای رایج در روم باستان در دین مسیحی نپرداخته است. خواننده علاقه‌مند می‌باید در این باره به آثار دیگری نیز رجوع کند. و نکته دوم، سخنی است درباره ترجمه فارسی این اثر؛ حق مطلب این است که باید انتخاب و ترجمه شایسته و پاکیزه این اثر را از سوی ناشر و مترجم قدر دانست و ستود.

می‌باید متذکر شد که این نسخه چندمین اثر از این ناشر و از این مترجم است که در این حوزه ترجمه و منتشر شده است و سومین کتاب از مجموعه دین‌شناسی مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب به شمار می‌رود.

نگارنده این سطور به خود فرض می‌داند که ترجمه و نشر سامان‌مند و وزین آثاری از این دست را به مترجم و ناشر تبریک‌گوید و موفقیت فزون‌تر ایشان را آرزو کند.

خوردن خدا در آیین مقدس و بسیاری از جنبه‌های دیگر داستان انجیل، در جهان باستان عمومیت داشته است.»

رابرتسون می‌پذیرد که دو عیسی وجود داشته است یکی عیسای اسطوره‌ای و دیگری عیسای تاریخی که در مسیحیت این دو با هم ادغام شدند اما مشکل اینجاست که آن عیسای تاریخی به قدری مبهم و ناشناخته است که به یاری آن نمی‌توان تاریخی بودن هیچ بخش از داستان‌های عهد جدید را اثبات کرد. به عبارت دیگر انتقادهای رابرتسون از نظریه‌های اسطوره‌گرا صرفاً به جزئیات کم‌اهمیت این نظریه بازمی‌گردد. همان‌گونه که دفاع او از تاریخی بودن عیسی نیز تنها به اثبات نکاتی بس بی‌اهمیت منجر می‌شود.

رابرتسون می‌پذیرد که نامحتمل نیست که چند عیسای مدعی مسیحایی وجود داشته‌اند و انتخاب از میان این عیسه‌های تاریخی آزادانه و سخاوتمندانه به خود ما محول شده است، با این شرط اساسی که به هر حال این عیسی هر کدام که باشد بعید است سخنانش به همان دقتی که در اناجیل آمده است، ثبت شده باشد. به عبارت دیگر عیسای تاریخی، اگر بتوان او را اثبات کرد، شباهت‌چندانی به عیسای اناجیل ندارد. همچنین این عیسی با عیسای رساله‌ها، مکاشفه، اعتقاد نامه‌ها و متون دیگر کلیسایی - که با عیسای اناجیل متفاوت‌اند - نیز همانند نیست.

در نهایت ما با جمع اضداد روبه‌رویم از یک سو با آرمان مسیحایی، یعنی انتظاری برخاسته از فلسطین در باب فرستاده‌ای آسمانی برای نجات دادن مردم از فرمانروایی رومیان، و در سوی دیگر آیین گنوسی‌ها به گرایش‌های عرفانی که به منجی - خدایی با لقب کریستوس یسوس باور داشتند. از یک سو با گرایش یهودی واز سوی دیگر با نهضتی ضد یهودی روبه‌رویم. این دو گرایش سرانجام به هم می‌پیوندند؛ البته این ترکیب ناگهان صورت نمی‌گیرد بلکه پیداست که از زمان پولس تازه آغاز می‌شود. تضادها و تناقض‌های عهد جدید نیز به این جمع و ترکیب اضداد بازمی‌گردد؛ چنانکه می‌بینیم پولس در جایی از ممنوعیت خوردن قربانی تیان چشم می‌پوشد و جای دیگر بر آن می‌خروشد (رساله اول به قرنتیان ۸: ۱-۱۳ و ۱۰: ۱۴-۳۰)؛ در موردی اجازه می‌دهد زنان باسرپوشیده نبوت کنند و در مورد دیگر سخن گفتن ایشان را در کلیسامطلقاً ممنوع می‌داند (رساله اول به قرنتیان ۱۱: ۴ و ۱۴-۳۴-۳۵). از نظر رابرتسون، در مسیحیت با دو گروه پولس و پطرس روبه‌رویم که با یکدیگر رقابت شدیدی داشتند. رهبران گروه پولس که به درگیری با